



خردسالان

# نوجوان

سال دوم.

شماره ۵۰، پنجمین

مهر ۱۳۸۳

۱۵۰ تومان



# خرس

مجله خردسالان ایران

به نام خداوند بخششده مهربان

صاحب امتیاز: موسسه تبلیغ و نشر آثار امام (ره)

۱۳



دوست دماغ دراز!

۱۷



زیر دریا

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



عروسي

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های نوازش

۳



با من بیا

۴



سه کرم کوچولو و ...

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



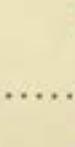
کلاع سیاه

۱۱



جدول

۱۲



بازی

مدیر مستوفی: مهدی ارگانی

سرپریزان: افشن علی، هرجان کشاورزی آزاد

مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

تصویرگر: محمد حسن حسوانیان

کرافتیک و صفحه آرایی: کاترون تبلیغاتی هندف آبرن ۸۷۳۱۶۹۹۲

لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

توزیع: فرج پیاض

امور مشترکین: محمد رضا استغزی

نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

تلفن: ۰۲۹۷-۰۷۰ و ۰۲۳-۰۷۰، شماره: ۰۲۱-۲۲۲۱



پدر و مادر عزیز، مردمی کرامی

این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزش، تدریسی و سرگزیری، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه تعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیره استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# بامن بیا ...



دوست من سلام.

من اره هستم و در یک کارگاه نجاری زندگی می‌کنم.

من و آقای نجار، با کمک هم چوب‌ها را می‌بریم و از آن‌ها میز  
و صندلی و در و پنجره درست می‌کنیم.

به دور و برت نگاه کن و چیزهایی را که من و  
آقای نجار با هم ساخته‌ایم نام ببر.

حالا دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله با  
من بیا.

راستی! من خیلی تیز هستم.

مراقب باش!



# سه کرم کوچولو و یک سیب بزرگ



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز، سه تا کرم کوچولوی کوچولو یک سیب قرمز بزرگ پیدا کردند.

کرم اولی گفت: «چه طوری این سیب را بخوریم؟»

دومی گفت: «آن را تقسیم می‌کنیم.»

سومی گفت: «این سیب خیلی بزرگ است، نمی‌توانیم آن را تقسیم

کنیم.» اولی گفت: «بایایدبا هم مسابقه بدھیم، هر کس سیب

بیشتری بخورد برنده است!» سه تا کرم کوچولو قبول کردند.

هر کدام آن‌ها تصمیم داشت برنده بشود و بیشتر از بقیه سیب

بخورد. برای همین هم با سه شماره شروع به خوردن سیب

کردند. خیلی زود گوشه‌ی سیب سه تا سوراخ کوچولو

درست شد و کرم‌ها رفتند توی سیب.

کرم اول چشم‌هایش را بست و دهانش را باز کرد و

خورد و خورد و خورد و جلو رفت.

آن قدر تنده شد می‌خورد که حتی وقت نداشت

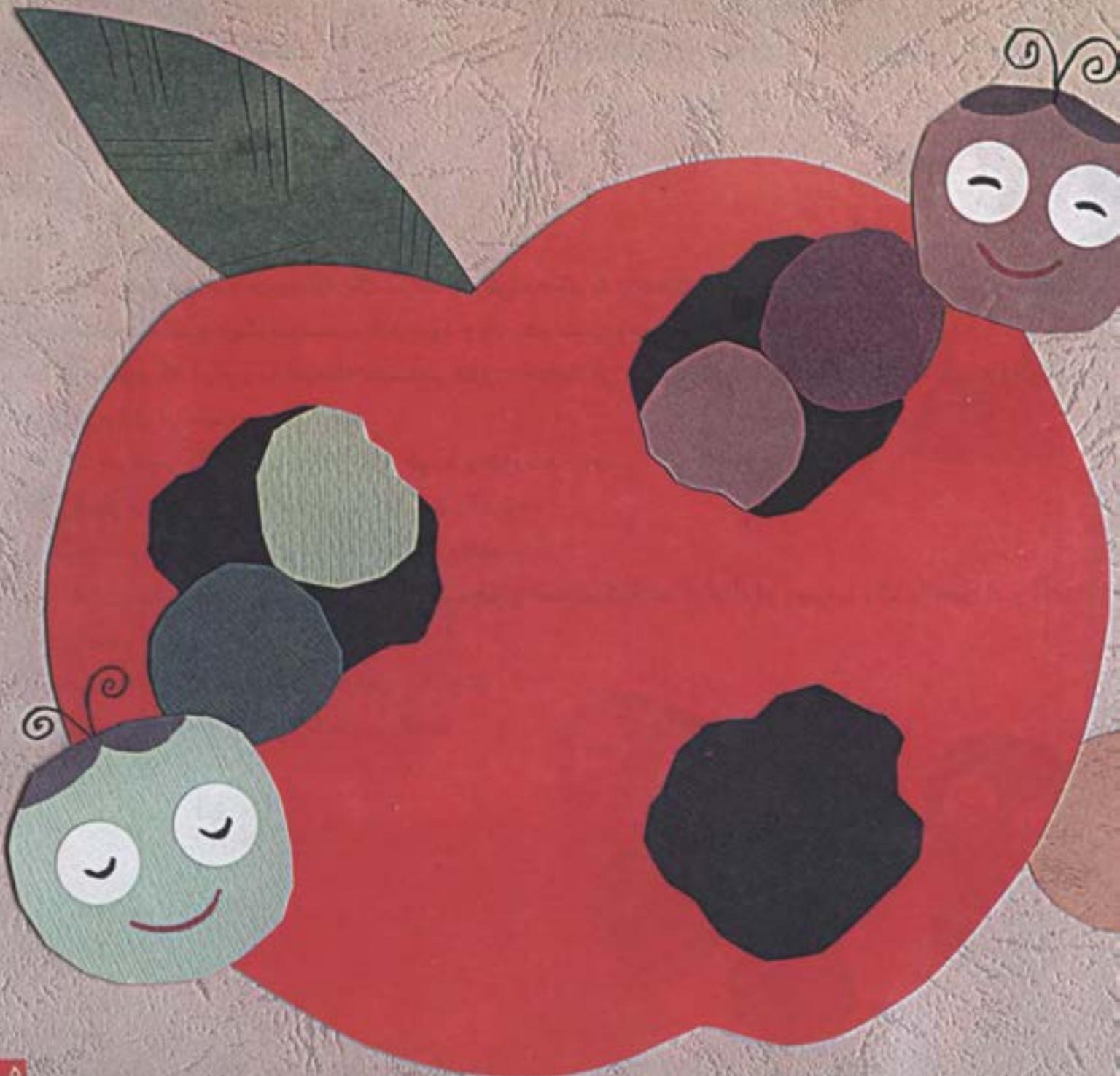
چشم‌هایش را باز کند. برای همین هم از آن طرف سیب افتاد

بیرون و چون خیلی سنگین شده بود، هر کاری کرد،

نتوانست دوباره از سیب بالا برود. کرم دوم حواسش را

جمع کرد تا مثل اولی از آن طرف سیب بیرون نیافتد،

برای همین هم به طرف وسط سیب راه افتاد و همین‌طور



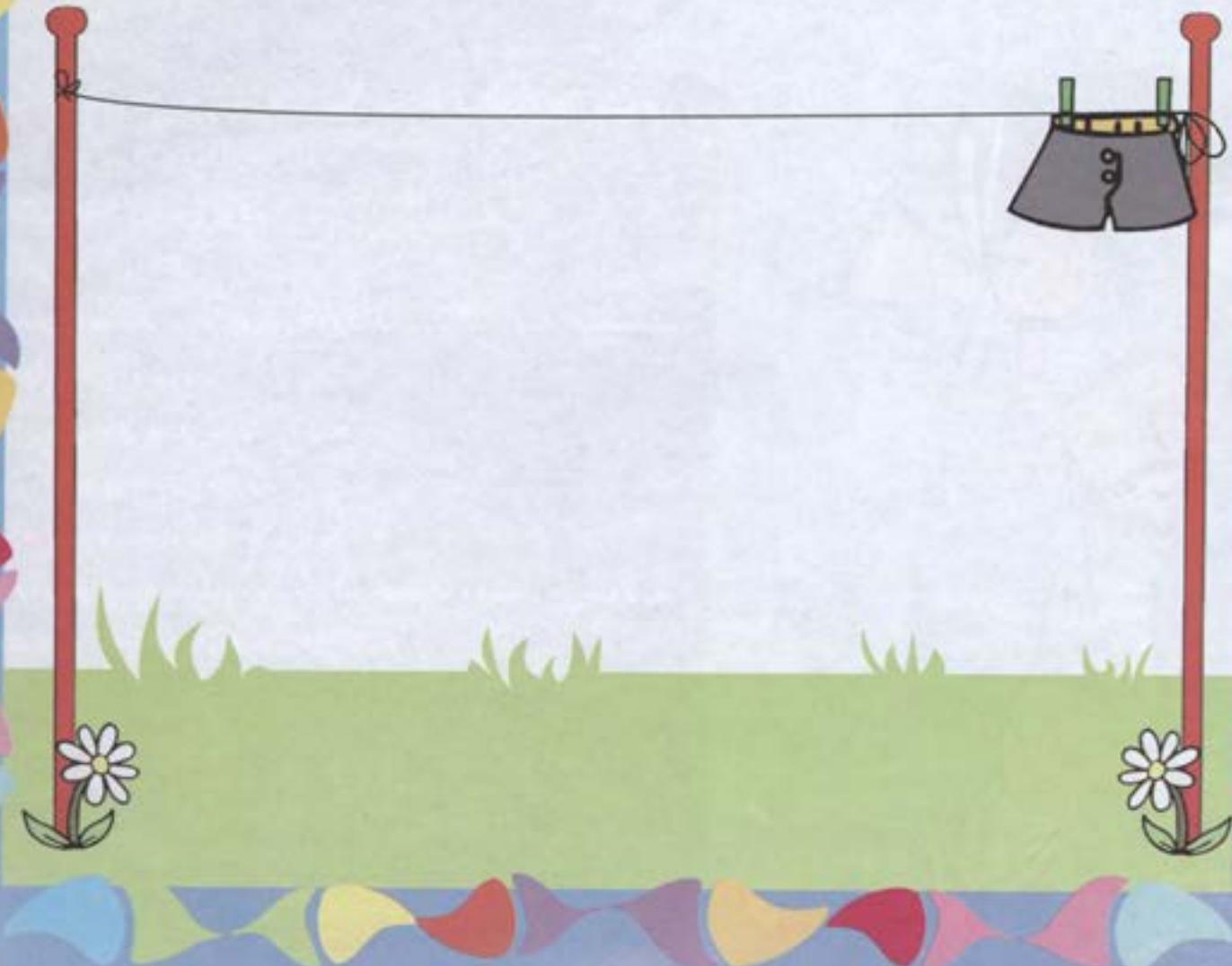
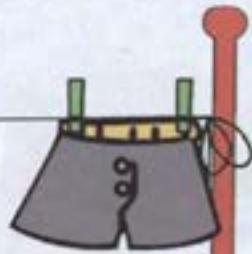


سیب خورد و خورد و خورد که یک مرتبه سرش محکم به دانه‌های وسط سیب خورد. چون خیلی سنگین بود همان‌جا ماند و دیگر نتوانست بلند شود و باز هم سیب بخورد.  
اما کرم سوم که آرام و با حوصله سیب می‌خورد، حواسش را جمع کرد تا به دانه‌های وسط سیب نخورد و مثل کرم اول از سیب بیرون نیفتند.  
او چند بار سیب را دور زد و گاز زد و خورد و خورد و خورد.  
کرم سوم برندۀ شده بود اما سیب خیلی بزرگ بود.  
او دلش نمی‌خواست همه‌ی سیب را تنها‌ی بخورد.  
این طوری شد که سه تا کرم کوچولوی کوچولو تصمیم گرفتند آرام آرام سیب بزرگ را بخورند و آن را تمام کنند.

چند روز بعد سه تا کرم بزرگ و تپل کنار چند دانه‌ی سیب نشسته بودند و با هم می‌گفتند و می‌خندیدند.

# نقاشی

مداد رنگی‌هایت را بردار و بقیه‌ی لباس‌ها را روی  
بند رخت نقاشی کن.



# فرشته‌ها



هنوزهوا روشن نشده بود که با بوی غذا از خواب بیدار شدم.  
پدر و مادرم، هر دو بیدار بودند.  
چراغ‌های خانه روشن بود.  
صدای قرآن می‌آمد.  
وقتی پدر و مادرم سحری می‌خوردند، من گنار سفره نشستم.  
خیلی خوابیم می‌آمد.  
سرم را روی پای پدر گذاشتم و خوابیدم.  
ماه رمضان بوی خوبی دارد.  
بوی فرنی، بوی نان، بوی سبزی.  
ماه رمضان از صبح خیلی زود چراغ خانه‌ها روشن می‌شود.  
ماه رمضان خانه‌ها پر از فرشته‌می‌شود.



# دس دسی مورچه می آد

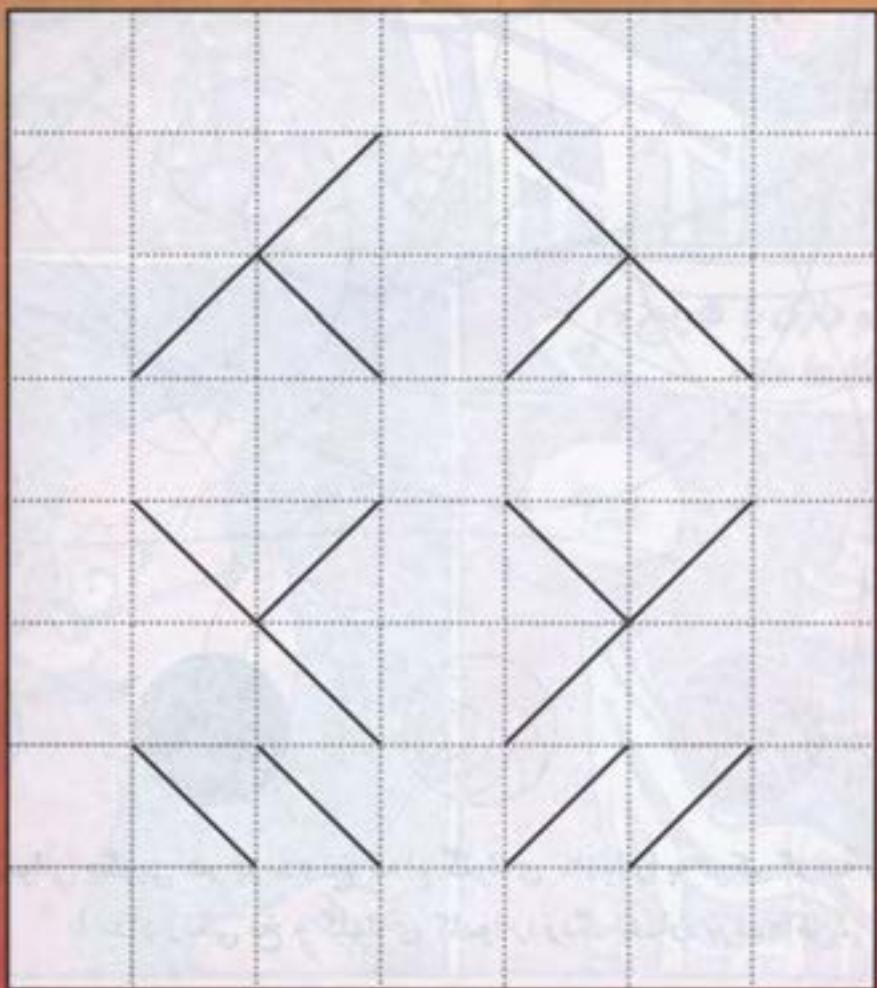
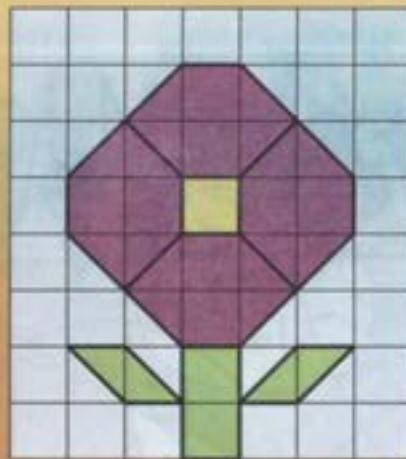
افسانه هفتاد و نهاد

دس دسی مورچه می آد  
از کجا، از کوچه می آد  
خوش حال و شاد و خندونه  
دبیال قند و قندونه  
مامان در قندون ما رو بسته  
بی چاره مورچه بی خودی نشسته

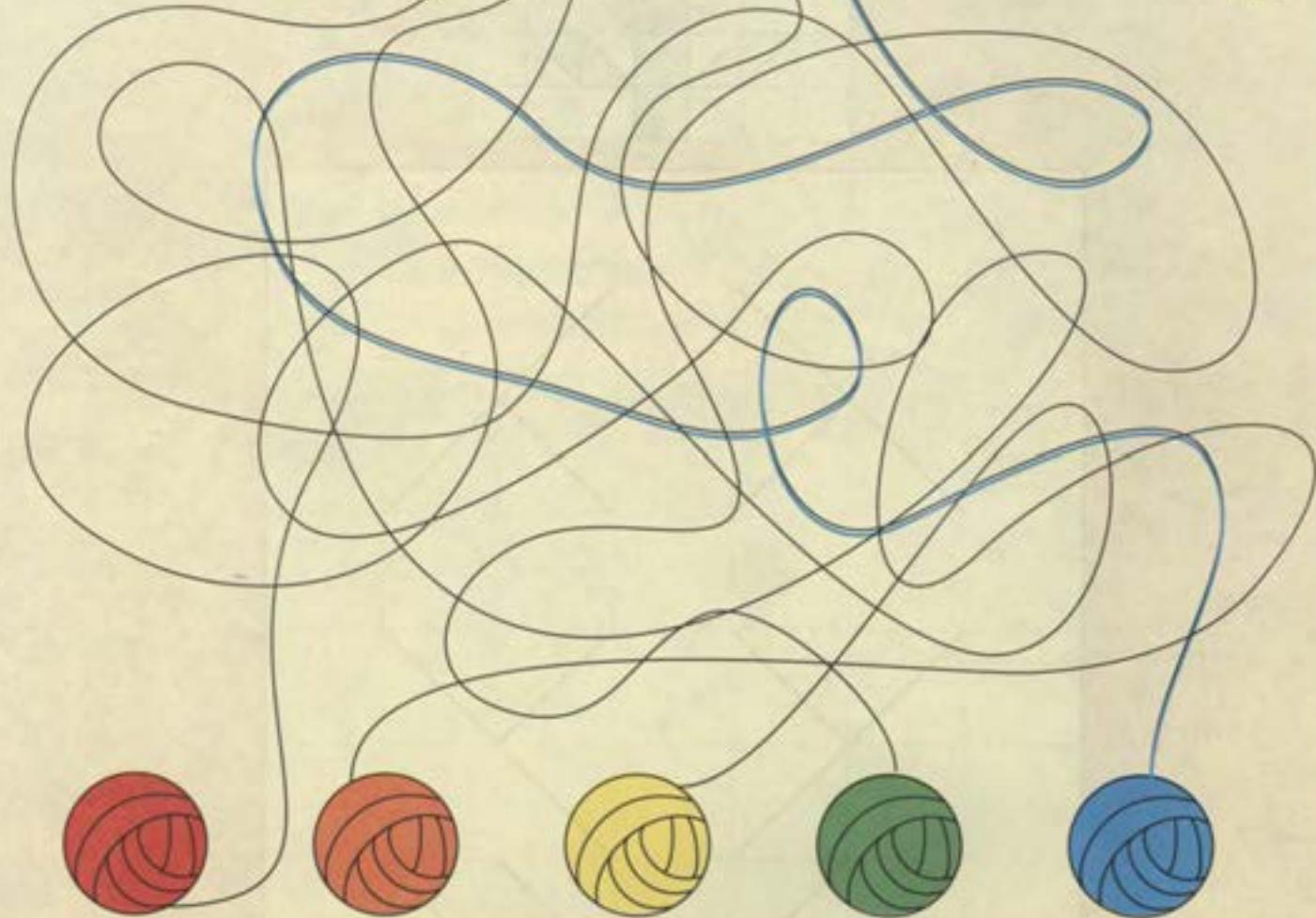
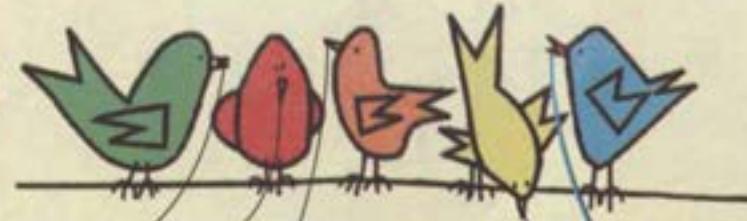


# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



می توانی بگویی هر پرنده نخ کدام گلوله‌ی کاموا را به نوک گرفته است؟  
با مداد رنگی نخ و گلوله‌ی کاموا را رنگ همان پرنده کن.



صدراش ۱۶

لئی شنزو کی؟ جلوی  
خونه بازی می کنه!

پاس بله!

جی قیل  
کجاست؟

پیسرو،  
یه لحظه  
بیا تو،  
کارت دارم

اوهم بابا  
جون!

این دماغه که تو داری یا هریچ؟!  
حاجاتها!

بله؟



جیقیل

فکر شو و مکن آله هیچ کس دماغش  
یا چشمتش بزرگ و کوچک نبود و همه  
نشکل هم می شدن چقدر بدر بود؟  
اوون وقت چه جوری هم لایکه روی ششایختیم؟

باباجون من کاملاً فجهیدم که چه  
کار اشتباهی کردم و خوب پیشمنون  
حسنم!



را را...  
نه! ناراحت  
می شدم.

خونه یه نفر،  
چون که لب هات  
بزرگه یه نوچه:  
**کله گلاب!**





پایان



با معرفتی شخصیتهای  
داستان به کودک از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شما را  
همراهی کند.



خرچنگ



ماهی



اسب دریایی

## زیر دریا



هشت پا

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

زیر دریا همه چیز آرام بود، اما ناگهان صدای داد و فریاد  همه جا پیچید.

 به دور و بر نگاه کرد.

 توی یک تور بزرگ گیر افتاده بود و کمک می خواست.

 به طرف  شنا کرد و گفت: «الآن  را خبر می کنم تا برای کمک بیاید.»

 گفت: «عجله کن! اگر تور را بالا بکشند، هیچ کس نمی تواند به من کمک کند.»

 گفت: «زود بر می گردم.»

و به طرف خانه‌ی رفت.

مشغول تمیز کردن خانه‌اش بود که سر و صدای را شنید.

از خانه بیرون آمد و از پرسید: «چی شده؟ چرا فریاد می‌زنی؟»

گفت: « جان! کمک کن،  توی تور اسیر شده. اگر تور را بالا بکشند، او می‌میرد.»

کمی فکر کرد و گفت: «باید عجله کنیم.»

گفت: «از این طرف، از این طرف بیا!»

گفت: «من به طرف تور می‌روم، تو هم برو و  را خبر کن..»

پرسید: «برای چی؟»

گفت: «کاری را که گفتم بکن، فقط او می‌تواند به  کمک کند.»

به طرف خانه رفت و به او گفت که توی تور اسیر شده و به کمک احتیاج دارد.

فوری همراه به طرف تور به راه افتاد.

زودتر از آن‌ها به تور رسیده بود و محکم تور را چسبیده بود تا هیچ‌کس نتواند آن را بالا بکشد.

وقتی نزدیک رسیدند گفت: «عجله کن جان ابا چنگال‌های تیزت

تور را پاره کن تا رانجات دهیم.»

شروع کرد به پاره کردن تور و بالاخره نجات پیدا کرد.

با خوشحالی به و میگاه کرد و گفت: «من دوستان خوب و مهربانی دارم.

خوش به حال من!»

بعد همه با هم برای بازی به وسط دریا رفته‌اند.

# قصه‌ی حیوانات

۱



۱

۱) در یک بعدازظهر پاییزی بچه شیرها می‌خواستند  
بخوابند که ناگهان ...



۲



۳



۴) و کمی بعد بین دو شیر دعوای  
سختی شروع شد.

۳) شیر پدر از جا بلند شد و به طرف او رفت.



۶) شیر مادر از این کار خیلی ناراحت شد.  
او اصلاً دعوا را دوست نداشت.



۵) بچه شیرها وقتی دعوای بزرگ‌ترها را دیدند  
شروع کردند به تمرین جنگ و دعوا.



۸) پدر اصلاً دلش نمی‌خواست شیر مادر را ناراحت  
بییند، برای همین هم از او عذرخواهی کرد.



۷) دو شیر بزرگ و قوی خیلی زود متوجه اشتباه  
خود شدند.



# عروسي

امانه شفیعی

چها تا کلاغ پریدند.  
به یک کوچه رسیدند.  
بالهای خود را بستند.  
روی درخت نشستند.  
توی کوچه عروسی بود.

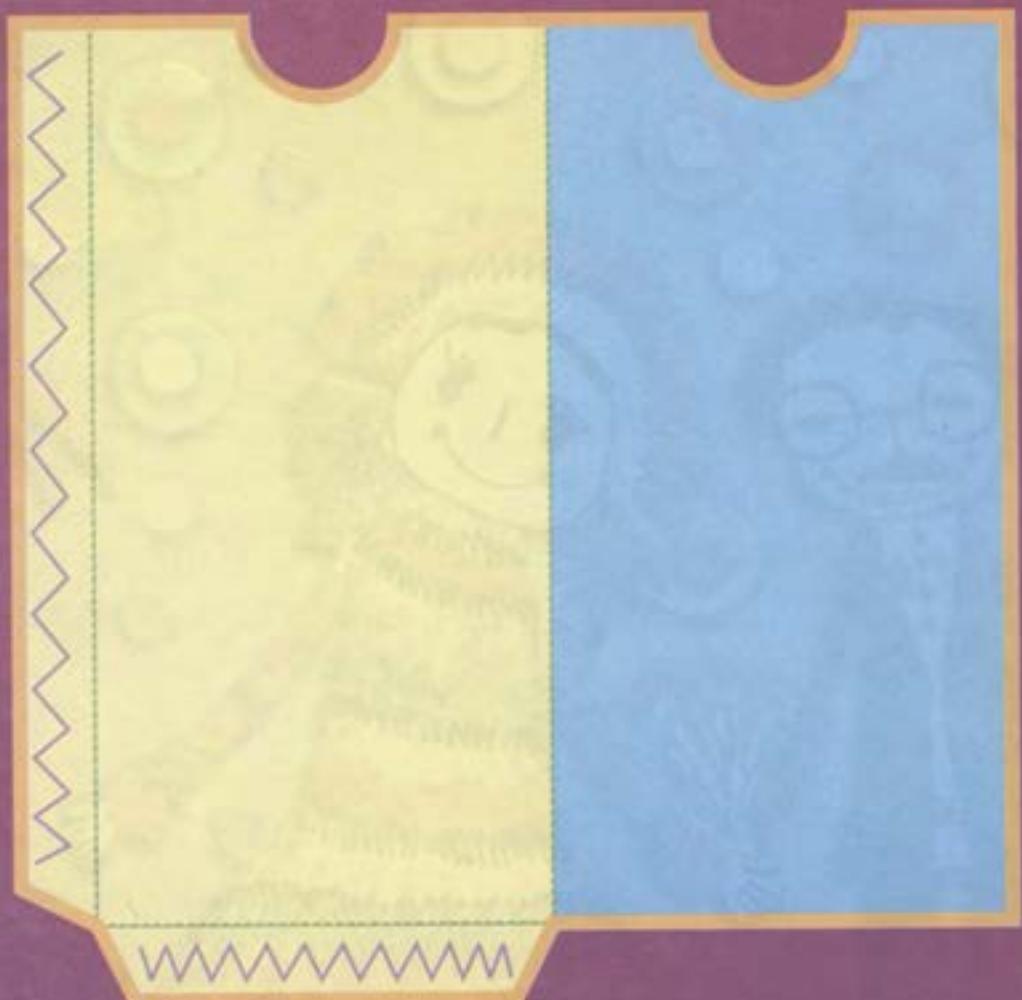
کلاغ اولی پرید. نوک به نقل‌ها زد و گفت: «به به!»  
کلاغ دومی پرید. نوک به شیرینی‌ها زد و گفت: «به به!»  
کلاغ سومی پرید. نوک به شربت‌ها زد و گفت: «به به!»  
کلاغ چهارمی گفت: «شادی کردن، تنها یی مزه نداره. بعد پرید و همه‌ی کلاغ‌ها را خبر کرد.»  
همه کلاغ‌ها به عروسی آمدند.  
نقل و شربت و شیرینی خوردند.  
قار قار خندیدند و شادی کردند.  
کلاغ چهارمی نگاه کرد و گفت: «به به!»



## کار دستی



- شکل ها را از روی خط نارنجی قیچی کن.
- از روی علامت نقطه چین پاکت را به سمت پایین تابزن.
- روی علامت چسب مایع بزن و قسمت آبی را روی آن بچسبان.
- پاکت تو آماده است. می توانی کارت را داخل آن بگذاری و به هر کس می خواهی هدیه بدهی.





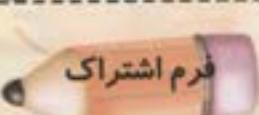
# خردسانان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۳

هرماه چهار شماره، هر شماره ۱۷۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)  
فرم اشتراک را هر راه با مسیله‌ی بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،  
چهار راه کالج - فروشگاه مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مستر کان مجله دوست خردسانان از سال فرماید.



فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

## لشرونج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com  
کامپیوٹر

کامپیو

کامپیو

کامپیو

کامپیو

کامپیو

کامپیو

کامپیو

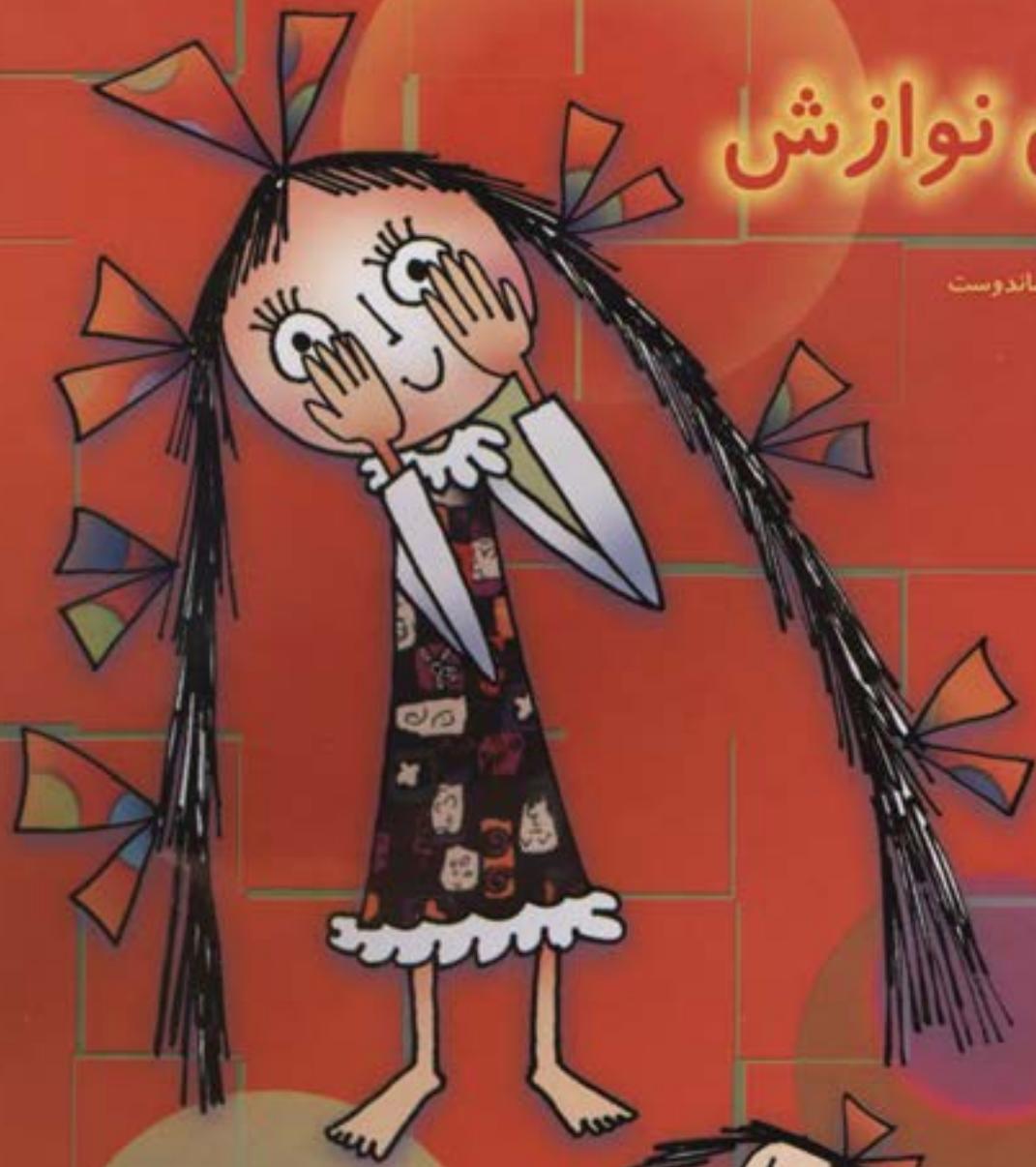
کامپیو

# ترانه‌های نوازش

مصطفی رحماندوست

دختری دارم  
کس نداره

مثل او هیچ کس نداره  
موهاشو بین سیاهه  
چشمаш قشنگه، ماهه  
قدشو بین بلنده  
دالی می کنه، می خنده



هنگام بازی و نوازش کودکان این ترانه را بخوانید.

